

به نام فدای لوم و قلم



ارحام صدر

(در آسای بر زیست آسیب‌شناسی زنان)



دکتر عباس محمدی اصل

سرشناسه: محمدی اصل، عباس، ۱۳۴۶
عنوان و نام پدیدآور: ارحام صدر (درآمدی بر زیست آسیب‌شناسی زنان) / عباس محمدی اصل؛
ویراستاران: مژگان مدیری، امیر نوید
مشخصات نشر: تهران: آرمان رشد، ۱۳۹۷
مشخصات ظاهری: ۲۵۲ ص
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۸۷۰-۵۴-۷
وضعیت فهرست‌نویسی: فیا
پدداشت: کتابنامه

عنوان دیگر: درآمدی بر زیست آسیب‌شناسی زنان
موضوع: تفاوت‌های جنسی (Sex Differences)
موضوع: زیست‌شناسی اجتماعی (Sociobiology)
موضوع: فمینیسم و علوم (Feminism and Science)
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۷/۵۳/۹/۶۸۳۶
رده‌بندی دیویی: ۳۰۱/۲
شماره کتابشناسی ملی: ۱۳۹۸/۵۳/۹/۶۸۳۶

ارحام صدر

(درآمدی بر زیست آسیب‌شناسی زنان)

دکتر عباس محمدی اصل

شمارگان: ۳۰
نوبت چاپ: اول
سال چاپ: ۱۳۹۷
قیمت: ۴۵۰,۰۰۰ ریال

ویراستاران: مژگان مدیری، امیر نوید
گرافیکست و صفحه‌آرا: شیوا بهرامی
مدیر فنی: سحر عظیمی
مدیر اجرایی: سید علیرضا صالحی



تهران، خ انقلاب، بین خ دانشگاه و خ ابوریحان، پلاک ۱۱۸۲، طبقه ۱۰
info@armanroshd.com ✉

www.armanroshd.com 🌐

@Armanroshd 📧

۶۶۴۸۶۰۱۳ 📞

فهرست



۷	سخنی با خواننده
۱۳	مقدمه
۲۳	کلیات
۴۱	جنسیت و زیست‌شناسی
۶۳	جنسیت و زیست‌شناسی اجتماعی
۸۳	جنسیت و مغز
۱۰۳	جنسیت و هورمون
۱۲۱	جنسیت و مرد شکارچی
۱۳۷	جنسیت و زن مطیع
۱۵۹	جنسیت و آناتومی خشونت
۱۷۷	جنسیت و سکسوالیته
۲۰۱	جنسیت و شبیه‌سازی
۲۱۵	جنسیت و بازنگری در زیست‌شناسی
۲۳۱	کتاب‌نما





مقدمه

مرد به حکمت بها و قیمت گیرد

زیب زنان است ششتری و بهایی

ناصر خسرو

علم بخشی از فرهنگ است که در متن جامعه و حسب پاسخگویی به نیازهای زیستی تکوین می‌یابد و در تعامل با سایر خرده‌نظام‌های اجتماعی و حتی سایر بخش‌های فرهنگ، تاریخی بالنده بهم می‌رساند. ایده‌ها و ابداعات عالمان در چنین تاریخی، تعاملی خودبالنده در ناطق با سطوح فروخرد و خرد و میانه و کلان و فراکلان نظام اجتماعی، تراکم و غنای دم‌افزون به هم می‌رسانند. ایده‌های عظیم و مترقی علمی در این سپهر حاصل معنا یافته و اصلاحات بازخوردی خود را دستمایه انتقال متکامل آنها نه تنها از جامعه‌ای به جامعه دیگر که بل از نسلی به نسل دیگر نیز می‌سازند. در عین حال تعریف جنس و شیوه تجلی افکار علمی در ادوار تاریخی جوامع، متفاوت است و می‌تواند این عرصه شاهد تولد و مرگ افکار مزبور یا کندی و تندی سرعت تحولات آنها و حتی پذیرش و نفوذ جمعی‌شان هم بود و دانست «مسیر و تضایف تغییرات اجتماعی، چنان طیف امکانات متمایزی را رقم می‌زند که در این ترکیب برخی افکار از نقشی محوری‌تر برخوردار گردیده؛ در صورتی که بعضی دیگر به حاشیه رانده می‌شوند».

(Merchant, 1980: xviii) مثلاً تلقی از زمین به‌عنوان مادر ما در دوره

پیشاتاریخی اما در عصر تاریخی حاکمیت مذکر به انبار مینوی ذخیره امکانات حیاتی تغییر چهره می‌دهد که شایسته انواع و اقسام سلطه‌ورزی‌های عقل ابزاری است و از این حیث خصوصاً در ایدئولوژی و تکنولوژی عهد سرمایه‌داری، بدن و جامعه و طبیعت و کائنات، ماشین‌هایی قابل دستکاری و اعمال کنترل می‌نمایند و البته بسی زمان لازم است که عصر پسانوین با تأکید بر خرد دوجنسیتی به هماهنگی مجدد با این عناصر مایل شود. تا آن زمان اما از برخورد افکار ناظر به نسبی و تغییر یا پیش‌بینی‌پذیری و تقدیرگرایی یا قوانین قطعی و نسبی به هر صورت، اتدای علم بر متون اجتماعی و تحولات تاریخی آن در تعاطی با خاستگاه فرهنگ پدید زبور و بلکه سایر انسان‌ها و انقلاب علمی و صنعتی در کنار صورت‌بندی‌های دیگر، نظیر اعصار اشتراکی اولیه و برده‌داری و فئودالیسم و سرمایه‌داری و سوسیالیسمی‌توار این تحول را از زاویه جایگزینی پارادایم مذکر به جای پارادایم زن‌محور عصر پیش‌ریخ به نظاره نشست. این تقسیم‌بندی گرچه از دوتای قبلی بنیادی‌تر است؛ لیکن تا اعم تحت عصر مدرنیته و افزایش مازاد اقتصادی ناشی از تولید فنی و بسط دولت رفاهی و تهجد حضور اجتماعی همبرابر زنان و مردان به‌مثابه سایر اقلیت‌های اجتماعی و طرح مطالبات جنبش‌های برابری‌خواهانه آنان، امکان طرح و پیگیری نیافت. به همین لحاظ بود که گفتیم قدرت سلطه مذکر بر فرهنگ به تغافل از سرک‌کشیدن‌های انسان‌انگیزی در نمادهای آن حکم داد و اگر فرهنگ مزبور این وضع را حاکی از سلطت‌های تمدن ندانست؛ اما لاقلاً مهندسی ژنتیک را در حوزه زیست‌شناسی به همان قیاس تلقی فلسفه از آن چنان حیوان ناطق یا تعبیر دینی برآمدن آدم از خاک، دستمایه فراموشی خاستگاه زهدانی نوع بشر ساخت.

وقتی علم زیست‌شناسی در توضیح تداوم نسل و تنظیم شور جنسی و تدارک عاطفی به محوریت زن، مکمل نگاه علم جامعه‌شناسی به خانواده چنان سلول جامعه می‌شود؛ آنگاه هرگونه تخطی از این تکلیف برای زن محال می‌گردد و این بدان جهت است که عدم رعایت چنین ناموسی، سلامت و بقای نوع بشر را تهدید می‌کند. در عین حال نظریه سازش با کمک انتخاب طبیعی در تبیین علی و ایرغائی روندها و ساخت‌های زیست‌شناختی و البته غافل از خاستگاه زهدانی حیات بشر شد «خصائص موروثی در نسل بعد بازتولید شده و تغییر آنها تابعی از سازش پذیری و تناسب‌شان با محیط پیرامونی به شکل کاملاً تصادفی با نتایجی محتمل است» (Rosenberg and McShea, 2008: 8) بدین‌قرار با تأکید داروینیسم اجتماعی بر تنازع بقا و بقای انساب، سیاست‌های معطوف به بدن در تقارن با نظم اجتماع، بدن بریق می‌رود که یا زن را مأمور مادری و همسری نموده یا تنظیم سکسوالیته و مالیتش را حسب برنامه‌ریزی‌های عقل مذکر در راستای تأمین جمعیت کاری یا سربازان مدافع چنین نظامی صورت داده و بدین‌سان حق بدن را نیز از او ستاند. مدیریت مذکر چقدر خوشحال می‌شود وقتی زیست‌شناسی بر کوچک‌بودن حجم مغز زن نسبت به مرد انگشت می‌نهد؛ زیرا در این صورت نیاز به سرمایه‌گذاری آموزشی برای جنس دوم در پس تأکید بر ضرورت به‌کارگیری انرژی محدود زن برای زایش و پرورندگی رنگی بازنده‌ها المراد که روان‌شناسی هم بر عاطفی‌بودن زن پای فشارد و کارهای سنگین مردانه را برای او شاق شمارد و نبود سایه‌اش بر سر فرزندان را مساوق کمبود شخصیت آنان و احتمال تبدیل‌شان به بزهکاران و مجرمان آتی انگارد. این همه اما قرن‌ها بعد از ارسطو چهره می‌نماید که زن را به‌مثابه شهروند درجه دو در وظیفه زایش، منفعل می‌پنداشت و همچون ادیان آتی، کاسه او را محتاج آبیگری از دولاب

می‌انگاشت و مزرعه‌اش را محتاج حصارکشی برای جلوگیری از ورود دد و دام و به هم خوردن نظم انتساب خونی و توارث مایملک مذکر. پیدا است که در این احوال، جوان‌خواهی زن به جای ارزش گیس‌سفیدی می‌نشیند و باورها و سوگیری‌های ارزشی به هدایت آراء و مشاهدات علمی حکم می‌دهد و به عبارتی حقیقت‌طلبی با آرزوها و خواست‌های پارادایم مذکر جور در می‌آید و حتی تأکید بر عینیت به معنای دامن‌کشی از ارزش به مثابه بالاترین ارزش نمودار می‌شود. ارزش‌های حاکم بر چارچوب‌های نظری عالمان از متون اجتماعی - تاریخی برمی‌خیزند و نشان از تعاملات دلباز دارند و لذا «تاریخ علم به ما می‌آموزد انتخاب انگارش‌ها و روش‌ها و نیز انتخاب سؤالات پیش‌پیش، جملگی انتخاب‌هایی هستند مبتنی بر ارزش‌ها» (Coser, 1980:281) ارزش‌های زمانه حتی اگر شده از طریق سؤالات برآمده از معضلات، موجب سوگیری مشاهدات و راه‌حلی‌های عالمان می‌شوند؛ چنانکه فرض پرخاشگری نوعی مردان با اهداف آزمون این فرض تا حد راه‌حل‌یابی برای منع شرایط بروز چنین واکنشی در ایشان استعداد می‌یابد و انگار نه تنها شواهد معارض در این میان به چیزی گرفته نمی‌شود که حتی تفسیر بر سبب تفاوت از این یافته‌ها بر مذاق خلق خدا خوش نمی‌آید و گنگ می‌ماند. فروض و رده‌های بنیادی چون فرودستی زنان و طبیعی بودن مقولاتی چون سلطه و نظارت، در پارادایم مذکر به قوت جاری است و رویکردهای نظری - تجربی نه تنها زیست‌شناسی که علوم مکمل آن نظیر نخستی‌شناسی و انسان‌شناسی را هم جهت می‌بخشد.

مع‌هذا فروضی نظیر تعین زیست‌شناسانه رفتار آدمی، به دو صورت انقلابی و اصلاحی زیر سؤال می‌رود؛ چنانکه در ادوار آشوبناک انقلاب‌های سیاسی یا عصر تفکیک‌پذیری ساختی نظام اجتماعی می‌توان آزادی چالش‌برانگیز رفتار آدمی را

در مواجهه با شرایط تعیین کننده‌اش شاهد بود و خصوصاً در مورد دوم، تمایزیابی شخصیتی را دستمایه چون و چرا در نظم مستقر انسانی - اجتماعی دانست. چنین بود که مدرنیته به ازای نیاز به حضور زنان در عرصه عمومی و اشتغال درآمدزای آنان به بسط آموزش و استقلال رأی ایشان رأی داد و برآمدن ندای حق رأی و حق بدن و رفع کلیه صور تبعیض اجتماعی علیه جنس دوم با تأملات جدیدی راجع به زیست‌شناسی زنان همراه شد. اینک مشاهدات بدان طریق رفتند که دیگر کوچکی جنس مغز زنان را در پرتو قوت مبادلات دو نیمکره مغزشان به چیزی نگیرند و امکان پرورش اندام زنانه را حتی در ستبری بیشتر نسبت به اندام مردان معلول نظاره‌گر باشند و هماردهای هورمونی بدن را بیشتر از نقطه‌نظر نقش و تربیت اجتماعی جنس - بنگارند. بدین‌منوال مشخص شد حتی زیست‌شناسی اجتماعی هم که می‌کوشید رفتارها - عنائص انسانی، مناسبات سازمانی و صور اجتماعی را از طریق تعین ژنتیکی - تطواری، به زیست‌شناسی ربط دهد و چونان علوم رفتاری «سنتری جدید برای صورت‌دهی مجدد علوم اجتماعی فراهم آورد» (Wilson, 1975a:4)؛ «شدیداً متکی به تمایز زن - شناسی مردانه - زنانه است» (Barash, 1977:283) و می‌توان این فرض تاریخی را برای شناخت عمده‌ی زنان و مردان طبیعی با فرض تشابه آنان در شرایط حاکم تاریخی تعویض کرد. در این احوال دیگر مناسبت زنان برای خانه‌داری و تدارک مردان جهت نان‌آوری، طبیعی نمی‌نمود و معلوم نبود چرا زنان باید توسط مردان، عنوان همسر انتخاب شوند و چه کسی گفته سلطه و نظارت و تجاوز و تعدی مردان به زنان از طبیعت‌شان برمی‌خیزد. اینک به برکت تحقیقات جدید مشخص می‌شد در گستره دیرپای تاریخ جوامع، «زنان قربانی طرح‌ریزی همیاری و تدارک‌کردن زندگی به‌وسیله مردان نافرهیخته‌ای شده‌اند که با همدستی یکدیگر به دخل و

تصرف در ساخت اجتماعی جهت استثمار زنان از طریق اجبارشان به پذیرش نقش‌های ناخواسته پرداخته‌اند» (Barash, 1979:72) در این صورت حتی اگر آب به آسیاب سیاست‌های مذکر ریختن زیست‌شناسی اجتماعی هم مدنظر نبود؛ اما حتماً تأثیر این مفروضات بر روش‌شناسی و نظریه‌پردازی‌های آن به جد خردنمائی می‌کرد و معلوم بود این پیش‌فرض‌ها چه جهت خاصی به نمونه‌گیری از اجتماعات حیوانی و تعمیم‌یافته‌های حاصل از مطالعه‌شان به جوامع انسانی داده و ما را تا کجا به اثبات طبیعی‌بودن ناهمجنس‌خواهی پرداخته‌اند. این باوجودی است که با تئوریزین انکارش‌هایی می‌توان رفتارها و خصائص متمایز جنسی آدمیان را نه طبیعی و نه دستاورد تعاملات گروهی در متون خاص فرهنگی شمرد و تجلی ژنیک رفتار را در بستره محیط اجتماعی، قالب‌ریزی‌شده یافت و به استقلال کارکردی منتهی نمود. در بروز رفتارهای زنان و مردان قائل نشد. یادگیری، آگاهی، حافظه، نیت، انزیرش، هوش، ابداع، اراده و افکار قالبی نه در جهان حیوانی که در متن مناسبات اجتماعی قوام می‌آیند و مقتضیات فرهنگی زیست جمعی را برملا می‌سازند. در این صورت، متن‌سازی خصائص و روحیات انسانی بنا به طبع و ذات متمایز مردان و زنان، آب در چکان کوفتن است و تبیین غیرفرهنگی طبیعت پالوده در مناسبات جمعی، کشتن باغ خنکی راندن. «این رویکردها بخشی از ایدئولوژی تبدیل واقعیات اجتماعی و سیاسی به تمایزات طبیعی و زیست‌شناختی و لذا توجیه تمایز نقش‌های اجتماعی و نیز مناسبات سلطه و انقیادند» (Bleier, 1984:7) بدیهی است که با نمایش این اوضاع طبیعی به‌راحتی می‌توان هنجارهای قاعده‌مند ناظر بر نظم امور را هم از آنها استنتاج کرد و از اینجا تا تکذیب و تنبیه هر رأی و رفتار منحرف از چنین ملاکی نیز راهی نیست.

جبرگرایی زیست‌شناسانه در تکمیل سایر رویکردهای علمی به خصائص فیزیکی و طبیعی یا انسانی و اجتماعی جهان زندگی، ابزاری در دست سیاست‌های نابرابر سالار می‌گردد. در این سیاست از یک‌سو به تمایز رفتارهای طبیعی زنان و مردان توسط زیست‌شناسی اشاره می‌شود و از طرفی فلسفه با تأکید بر انسان نوعی می‌گوید تمایزات مزبور را تحت سلطه عقل مذکر در آورد. این رویکرد دوگانه در جام پذیرش خانوادگی و آموزش‌های درسی و تبلیغات رسانه‌ای و شیوه‌های تولید و مصرف اقتصادی هم پشوانه می‌یابد تا رأی بر تعیین‌پذیری تمایزات جنسی از ناحیه زیست‌شناسی با مقاومتی مواجه نشود. مع‌هذا روحیه مبتنی بر شک روشمند علمی و انتقادات مدرن راه‌یابی خود به دیگری در فضای بین‌ذهنی چاره نمی‌گذارد که دیده از تناسب تمایز نابرابر ثروت و قدرت و منزلت و معرفت با انتساب رفتارها به زن و هورمون و جنس مغز زنان و مردان برنگیریم و بی‌هراس از تنبیهات نظام مذکر برای این انحراف، از نسبت معرفت و قدرت همچون همانندی سایر پهنه‌های انسانی - اجتماعی بپرسیم. چنین ظرفیتی اما البته هم از سوی تصاویر انیمائی ضمیر ناخودآگاه پشتیبانی می‌شود و هم از سوی حرمت نهادن زنان در مراودات چهره به چهره تأکید می‌گیرد. لذا برای تسهیل ساخت اجتماعی نظام جوامع خصوصاً متعاقب سودگرایی عقل ابزاری در اختیار زنان در عرصه عمومی نیز مایل به همبرابری زنان و مردان شده؛ تنها فرموده‌های مینر - زهنی باقی می‌ماند که در سطح میانه اجتماعی و خصوصاً حقوق تکلیفی، این جدال متمایل به همبرابری را مختل می‌کند و البته دیر یا زود نیز به نابودی می‌گراید. بدین‌منوال علومی چون زیست‌شناسی اجتماعی نمی‌توانند مدیدی در حفظ وضع موجود نابرابر سالار دوام آورند و مسئولیت پاسخگویی به بدفهمی یافته‌ها و نتایج خویش را چه در حوزه علم و چه در حوزه خدمات‌رسانی به نظام‌های اقتصادی -

سیاسی پذیرا گردند. در این میان هیچ بهانه‌ای از زیست‌شناسی در پرداختن صرف به مبانی طبیعی رفتار زیستی و عدم تأثیر از منویات اقتصادی - سیاسی حاکم بر نظام اجتماعی پذیرفتنی نیست؛ زیرا حداقل کارکرد اتخاذ این بی‌طرفی در لوای ارزش عینیت، استمرار وضع موجودی است که ارزشمند شمرده می‌شود. تأکید بر بآیند سازمان و رفتار اجتماعی از میراث ژنتیکی، هر چه نداشته باشد؛ اما لااقل به نژادگرایی و بیگانه‌هراسی و مرزبندی خودی و غیرخودی خواهد انجامید و خودپرستی - خودبینی را مترادف خودخواهی و دیگرخواهی می‌نماید و از آزمندی قیام مرزبندی - ماکمیت حق‌باوران بر زمین چونان پادزهر شکست سیاست‌های اصلاح نژادی خبر می‌دهد. زیست‌شناسی اجتماعی با اعلام اینکه «امیدوار است شواهدی مبنی بر ریشه‌های مور صرفاً فرهنگی آدمیان - نظیر تبعیض نژادی - در گذشته حیوانی زندگی انسان بیابد» (Hamilton, 1975: 134)، لااقل در حوزه جنسیت به تمایز سرفیت‌های عقلی زنان و مردان بنا به تمایز ساخت کالبدی و توارثی مغز آنان تامل شده و تفاوت سکسوالیته زنان و مردان را به تراوش‌های هورمونی نسبت داده و این همه را میراثی حیوانی می‌انگارد. بر این سیاق علم اصلاح نژادی که تا مهندسی ژنتیک و شبیه‌سازی امروزمین پیش می‌آید، می‌تواند با این آرزوی ایدئولوژیک هم‌راست شود که توانمندسازی قانونمند معلولین ذهنی و فقرا و جانبیان بالفطره با پیشرفت - من‌تریز می‌گردد و البته از یاد می‌برد که این معضلات، خود ریشه در نابسندگی‌های مدیریت عقل ابزاری حاکم بر پارادایم مذکور دارد و بخش دیگری از این ایدئولوژی، معطوف به سیاست‌های رفاهی است که خانواده را سلول جامعه و مرد را متکفل معاش آن می‌داند و حتی علیرغم استخدام زن در مشاغل درآمدزا اما همچنان مرد را دایر مدار سکسوالیته و تولیدمثل و تربیت خودکامانه فرزندان می‌انگارد و دمی از نقش

مادری و همسری و زاینده‌گی و پرورندگی و وابستگی و انقیاد جنس دوم غافل نمی‌شود. گرچه عالمان مسئول نوع استفاده از نتایج تحقیقات‌شان نیستند؛ اما حتماً مسئول کیفیت گزارش‌دادن این نتایج با هشدار نسبت به چنین مفروضاتی هستند تا مگر روایی و پایانی روش‌های کاربردی‌شان در تفسیر منطقی یافته‌ها با شائبه‌های جانب‌داری‌های ایدئولوژیک ملوث نشود. این روشنگری همان چیزی است که رفته‌رفته قدرت را نیز متوجه منافع همبرابری جنسیتی می‌کند و جز این انتظاری نیز از فرسنگ دورتر پرورده زنان بنا به ضرورت معقول‌سازی تولیدات اقتصادی در پرتو آموزش، نقش‌های تخصصی به کنشگران اجتماعی و استخدام بورکراتیک‌شان در الگوهای رفتار متغیر و اسیرل نمی‌رود.

واکنش‌های فمینیستی به زیست‌شناسی اما واحد نیست. برخی معتقد به برتری خصائص و ویژگی‌های جنسی زنان و مضمی به تشابه زیست‌شناسانه جنسیت‌ها قائلند و گروهی نیز رفع این سبب‌ها را در گرو رفع انواع نابرابری‌های اجتماعی و بسط دسترسی‌ها و فرصت‌ها امکانات مساوی به زنان و مردان در حوزه‌های آموزشی و بهداشتی و شغلی و مدنی نظام آن جوانان راه‌حل تبعیض‌های جنسیتی از رهگذر حل مسائل جامعه می‌انگارند. در اینجا به ذکر این تعارضات نظر نداریم؛ بلکه می‌کوشیم وفق روشنگری تناسب نابرابری‌های جنس - جنسیتی با تعیین‌گرایی زیست‌شناختی حتی جریان‌ات مزبور را به باطنش در مبانی معرفتی جناح‌بندی‌های‌شان واداریم؛ زیرا گمان داریم اگر گوهر این بحث به‌خوبی واکاوی نشود، خود به ابزاری در دست ایدئولوژی‌های سرکوبگر مبدل می‌گردند. خدمت طبیعی و بدیهی بودن اوضاع برای حفظ وضع موجود به همان اندازه درگیری بر سر تنوع غیرطبیعی و تکثر غیربدیهی واقعیت می‌تواند به درجا

زدن در وضع موجود یاری رساند و استراتژی نهی سلطه را عقیم گذارد. حاکمان نیز ممکن است نابخردانه، ترویج این نکته را مصداق "تفرقه بیانداز و حکومت کن" ببینند؛ اما واقعیت آن است که پاسخ به سؤال از تمایزات زیستی زنان و مردان در زندگی مدنی امروزی یکی از ارکان مشروعیت نظام سیاسی است و در صورت اصلاح فرهنگ نابرابر سالار حتی نیازی به استدلال راجع به ارزش طبیعی و ذاتی و زیستی برابری هم باقی نمی‌ماند. اینکه جامعه‌پذیری از بدو تولد و همگام با رشد آمده، آغاز شده و دگرگون می‌گردد، دلیلی تبیینی است بر اینکه توسعه پایدار اجتماعی هم، تواند بدون درک چنین ضرورتی به بلوغ تاریخی و خرسندی کنشگرانش بیانجامد. تبیین مباحثی را حتی نباید به‌عنوان زمینه‌سازی سلطه زنان بر مردان انگاشت و تصور کرد با این آراء قرار است کل جریان زندگی متوقف و دگرگون شود؛ بلکه همه معنای پدید "ما" در روابطشان در این پرتو رو به تحول نهد، توهم توانائی توهمی در پرتو دانائی توهمی نیز از میان رخت برمی‌بندد و خودآگاهی راستین مبنای هرگونه توانمندی سیاسی می‌گردد. اگر متن حاضر بتواند سؤالات جدیدی در ذهن مخاطبان رنگین و آنان را در حاشیه سفید صفحات کتاب اگر نه متحیر که مجبور به حاشیه‌نویسی کند، مراد مزبور برآورده شده است. این روشنگری تعاملی که از تعاملات روان‌شناختی برآورده، دقیقاً مقتضای عصر جهانی‌شدن می‌نماید که پاسخ‌ن دادن به آن، نه تنها چشم و گوش بسته به دام صور جدید سلطه افتادن همان.